



است. چرا که متولیان این سازمان از سوی شیخ خانقاه یا حلقه‌ی صوفیان منصوب و تحت نظری فعالیت می‌کرده است و گاه درآمدهای وسیع و گسترده‌ی یک خانقاه و یا شیخ چنان عظیم بوده که نیاز به یک ساماندهی همه‌جانبه و زیر نظر مستقیم شیخ را داشته است.

سخن آخر این که پرداخت‌های فوق، از جنبه‌های مختلفی درخور بررسی است. ظاهراً گستره‌ی فعالیت بسیاری از فِرَقِ صوفی در شهرهای ایران بوده است. هر چند گزارشاتی دال بر فعالیت خانقاه و اماکن صوفیه در برخی نواحی خارج از شهرها نیز داریم. ولی بررسی نوع، میزان و جنس پرداختی به صوفیان نشانگر آن است که این پرداخت‌ها جنسی و نقدی بوده است که احتمالاً ناشی از پرداخت آن، از سوی قشرهای مختلف شهری و روستایی بوده است. این نکته می‌تواند در گذاری که در سده‌ی اخیر در قشربندی جوامع متصوّفه صورت گرفته است و نیز حوزه‌ی نفوذ و فعالیت آنان که بیش تر بین اقشار متوسط به بالای جامعه بوده است، مورد مطالعه‌ی جدی قرار گیرد.

#### پی‌نوشت

۱. سوره‌ی بقره، آیات ۱۹۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۶ و سوره‌ی نساء، ۱۱۴، توبه، ۶۰-۱۰۳ و مجادله، ۱۲.
۲. ۱۱۱، رسول الله (ص) خیر المال المرء و ذخائر الصدقه، ر.ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۸، ص ۳۵.
۳. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۱۰۸.
۴. سوره‌ی بقره، آیه ۲۳ و ۱۷۷، حج، ۷۸، انبیاء، ۷۳.
۵. تاریخ آل جلایر، ص ۲۶۵.
۶. ر.ک: فردوس المرشدیه، صص ۲۹۸-۲۹۷ و ۵۰۵.
۷. دهخدا در ذیل نذر چنین تعبیری دارد ر.ک. لغت‌نامه، ذیل کله نذر.
۸. ر.ک: اسرار التوحید، ص ۱۶۶.
۹. ر.ک: حبیب السیر، ج ۲، ص ۲۷۶.
۱۰. ر.ک: فصلنامه صوفی، ش ۲۲.
۱۱. قنطریه، ص ۹.
۱۲. اسرار التوحید، ص ۳۵۹.
۱۳. تذکره ریاض العارفین، ص ۴۸.
۱۴. ر.ک: مکاتبات رشیدی، صص ۲۳۴-۲۳۳ و ۱۸۳.
۱۵. ر.ک: تاریخ مبارک غازانی، ص ۲۰۷.
۱۶. ر.ک: حبیب السیر، ج ۳، صص ۱۸۹-۱۸۷.
۱۷. مکاتبات رشیدی، ص ۳۳.
۱۸. جهت دیدن نمونه‌های دیگری، ر.ک: نزهة القلوب، ص ۷، ۳۳. تاریخ مبارک غازانی، صص ۲۰۹-۲۱۵ صفحه الصفا، ص ۱۸۷.
۱۹. ر.ک: ۱۱۰، ص ۱۶۲.
۲۰. جهت نمونه‌هایی ر.ک: اوراد الاحیاء، ص ۸۵.
۲۱. ر.ک: اللمع، ص ۱۹۱.
۲۲. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۱۱۹.
۲۳. ر.ک: تلبیس ابلیس، ص ۲۸۱.
۲۴. ر.ک ارزش میراث صوفیه، ص ۶۶.
۲۵. رحله ابن بطوطه، ج اول، صص ۱۲۵، ۱۸۱.
۲۶. نایفه‌ی علم و عرفان، صص ۲۳۵-۲۳۴.
۲۷. جهت بحث تفصیلی‌تر، ر.ک: از کوی صوفیان تا حضور عارفان، مبحث عشریه. ◇

(زراعت یا صنعت) خود را برای مقامات ارسال می‌کرده‌اند و علاوه بر تداوم تماس و استمرار حمایت حاکمیت از مجامع صوفیه، در بازگشت و به‌عوض هدیه‌ی شیخ، غالباً هدیه‌ای گران‌بها و ارزشمند، برای وی ارسال می‌شده است. مثلاً ناصرالدین شاه قاجار برای صوفیان معاصرش در عوض تحفه‌های آن‌ها، هدایایی چون سکه‌ی نقره و طلا و پارچه می‌فرستاده است. از جمله حاج میرزا محمدعلی پیرزاده هر ساله ۱۱۰ عدد خیار از محصولات خود را برای ناصرالدین شاه می‌فرستاد، در مقابل، شاه نیز هدایای گران‌بهای برای وی ارسال می‌داشته است. حاج شیخ محمدحسن صالح علی‌شاه گنابادی برای رضاشاه قالیچه‌ای داده بود و شاه در عوض ۳۰۰ تومان برای او فرستاد. ۲۶

#### ۱۲. عشریه

تمایلاتی که گاه نزد فِرَقِ صوفیه دیده می‌شود تا نوعی نظم در پرداخت‌های صوفیان به مشایخ خود را برقرار کنند، منجر به ظهور پرداخت عشریه شده است.

حاج میرزا زین‌العابدین رحمت علی‌شاه شیرازی، مبدع نوعی رسم پرداخت عشریه شد که ده یک درآمد ماهانه یا روزانه‌ی فرد که مکفی از خمس است به مشایخ صوفیه پرداخت شود. این پرداخت دائمی و منظم البته متمرکز درآمدی درخور توجه محسوب شد. ۲۷

حال، گذشته از گرایش برخی از فِرَقِ صوفیه نسبت به بی‌اعتنایی به زخارف و مادیات دنیوی که منجر به اتخاذ رویه‌های انزواجویانه و طرد جامعه و یا پس‌زدن هرگونه کمک از سوی مردم می‌شد، اغلب فِرَقِ صوفیه نسبت به دریافت و مصرف کمک‌هایی از مردم خوش‌بین و راغب بوده‌اند.

باورداشت‌ها و اعتقادات جامعه در خصوص اقران و کمک‌رسانی به افرادی که به‌ظاهر محتاج کمک دیگران‌اند و یا سنت‌ها و عادات مردمی که احترام و بزرگداشت اهل عبادت و تزکیه را لازم می‌شمردند، از یک‌سو، و ارادت قلبی و البته ارادت مصلحتی و از سر دوزاندیشی برخی سیاست‌مداران جامعه همگی سبب تنوع و تعدد پرداخت‌های اجتماعی و مالی به جامعه‌ی صوفی می‌گردید. از آن‌جایی که صوفیه تمایلی به نظام‌بخشی و استمراریابی درآمدهای موصوف داشت، تلاش‌هایی را در راستای مشروع جلوه دادن پرداخت‌هایی که به صوفیان می‌شد، صورت می‌گرفت. از دیگر سو، آنان هم‌چنین، ابداع درآمدهای جدید بر اساس اخلاقیات و عرفیات جامعه را نیز، پی می‌گرفتند.

گذشته از موارد بالا، سازمان مالی که مسئول اخذ و نگه‌داری و تخصیص درآمدهای ذکر شده بود، نیز درخور مطالعه‌ی جداگانه

## کیوان قزوینی و نوگرایی صوفیانه‌ی وی

### کاوه بیات

از نقطه‌نظر تغییر و دگرگونی، دوران پادشاهی رضاشاه، یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است؛ دوره‌ای است که در خلال آن بسیاری از مناسبات سنتی پیشین، به‌ویژه در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی دچار تغییرات و دگرگونی‌های بنیادی شد. ولی نکته‌ی مهم و تعیین‌کننده‌ای را که در مورد این دوره‌ی تغییر و خصوصیاتش باید در نظر داشت آن است که دوره‌ی حاکمیت پهلوی اول، بیش از آن‌که عرصه‌ی شکوفایی و بنیان‌اندیشه‌ی تغییر باشد، دوره‌ای بود که در طول آن بسیاری از آراء و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه‌ی پیشین امکان تحقق یافت. فضای سیاسی وقت، اصولاً پذیرای شکوفایی فکر و اندیشه نبود، زیرا در





**یکی دیگر  
از  
مضامینی  
که  
در انتقادات کیوان قزوینی  
از تصوف مرسوم  
ملاحظه می شود  
وجه  
فرقه گرایانه  
صوفی گری است**

اسرار صوفیان، و در کنار آن «بهین سخن در عقاید و اعمال پنهانی صوفیان» و «استوار نامه» که بخش‌های اصلی آن‌ها - در کنار اشارات گاه به گاه به مباحث کلامی و عرفانی - به شرح زندگانی و سلوک روحی وی اختصاص دارد.<sup>۴</sup> در واقع، این نوشته‌ها را می‌توان یکی از منابع مهم تاریخی در توصیف فضای دینی و مذهبی کشور در سال‌های نخست قرن حاضر نیز محسوب داشت؛ شرح وی از سامرا در دوره‌ی مرجعیت میرزای شیرازی و در پی آن حلقه‌ی تدریس میرزا حبیب‌الله و آن گاه معاشرت و مجالست وی با فِرَقی گوناگون صوفی در ایران که حدود بیست سال به طول انجامید، از این تحولات نه چندان شناخته شده‌ی ایران معاصر تصویر جالب توجهی به دست می‌دهد.<sup>۵</sup>

کیوان قزوینی نیز مانند بسیاری از هم‌تایانش در دیگر عرصه‌های دینی و مذهبی کشور در آن سال‌ها، مدعی ابداع و نوآوری نبود. وی را نیز به نوعی، «سلفی» می‌توان محسوب داشت و خواهان بازگشت به نوعی از عرفان و تصوف «حقیقی» دانست که به‌زعم وی هنوز آلوده‌ی طامات و خرافات نشده بود. برای او «تصوف حقیقی» یک مفهوم «مقدس صعب التصور» محسوب می‌شد که «قابل موسسه بودن و مدیر و ناظم داشتن نیست». اگر هم کسی بدان دست می‌یافت

زندگانی استثنایی و خاصی به‌نظر نمی‌آید؛ او در ۱۲۷۷ هجری قمری در خانواده‌ای روحانی در قزوین متولد شد و پس از طی پاره‌ای تحصیلات مقدماتی در موطنش، در ۱۳۰۰ هجری قمری راهی تهران شد و دو سال بعد در ادامه‌ی تحصیل علوم دینی به قم عزیمت کرد. چندی بعد در ۱۳۰۶ به نجف اشرف عزیمت کرد و تا ۱۳۱۲ که به درجه‌ی اجتهاد نائل آمد، در آن دیار بود.<sup>۱</sup>

گِرُوش به صوفیه و حصول شناخت از فِرَق و نَحَل مختلفه که در این عرصه فعال بودند، امری که پیش از هفده سال از عمر کیوان قزوینی را به‌خود اختصاص داد، اگر چه راه و رسم متداولی در میان فقها و مجتهدان نبود ولی چندان هم پدیده‌ی غیر متعارف نبود. اکثر قریب به اتفاق چهره‌های سرشناس صوفیه دوره‌ای از تحصیلات مرسوم دینی را پشت سر داشتند. وجه غیر متعارف زندگانی و تکاپوی فکری وی هنگامی آشکار شد که در اواسط دهه‌ی ۱۳۰۰ شمسی، در حالی که در تشکیلات صوفیان گنابادی به مدارج عالی رسیده و در رده‌ی مشایخ فرقه در آمده بود، این دستگاه و تشکیلات و در واقع، اصل وجودی آن را پرده‌ای دیگر بر حقیقت دانست و از آن رویگردان شد. نه اصل عرفان و تصوف را - چرا که «تصوف به معنی لغوی... بر کنند و قطع ریشه آرزو از دل است، کمال بشر

است... بلکه... سر سپردن و زیر بار مرادی رفتن» را که «نقص بشر است، بلکه سرمایه‌ی همه تقایص» عیب شمرد و نفی کرد. زیرا به اعتقاد وی «... هویت و شخصیت هر کس فکر او و مغز او است، و حتا آنرا فدای مراد کند چنان است که سرخود را بریده و فکر او مغز او آلت خیالات مراد شده...» است.<sup>۲</sup>

آنچه این رویگردانی و اعراض را وجه ویژه و در خور توجهی بخشید، تقارن زمانی و تشابه محتوایی آن با نوع دیگر خردورزی و نواندیشی در دیگر زمینه‌های تحولات دینی و مذهبی کشور بود که در آغاز این بررسی به مواردی چند از آن‌ها اشاره شد.

کیوان قزوینی صاحب آثار فراوانی است، حدود ۱۱ کتاب و رساله‌ی منتشر شده و بین ۴۰ تا ۵۰ نوشته‌ی منتشر نشده.<sup>۳</sup> ولی تنها بخش ناچیزی از این نوشته‌ها بیانگر وجه تمایز و شاخصه‌ی اصلی آراء و افکار وی به حساب می‌آید. این وجوه ممیزه و مشخصه را نه در بسیاری از این نوشته‌ها - حاشیه‌ای بر این یا آن کتاب فقهی، افاضاتی در حکمت و کلام، برداشت‌هایی از فقه و ادب عرب... و دیگر مضامین علمایی زمانه - بلکه در زندگی وی و در آثاری از او باید جست که به شرح تب و تاب این زندگانی پر تکاپو اختصاصی یافت؛ در درجه‌ی اول، آثاری چون کتاب «رازگشا در

درجه‌ی اول، استبداد را پیش شرط تحقق بسیاری از آمال و خواسته‌های اصلاح‌طلبان پیشین فرض می‌کرد و طبیعتاً در چنین فضایی عرصه‌ی تقابل فکر و اندیشه و تضارب آراء و رفتار، ضرورتاً عرصه‌ی محدود و بسته‌ای است. ولی با این حال، از آن‌جا که حتا در سخت‌ترین شرایط سیاسی و فرهنگی نیز چرخ تأمل و تفکر نمی‌تواند از حرکت بازماند و به نحوی از انحاء سعی در تداوم دارد، دوره‌ی پادشاهی رضاشاه نیز در عرصه‌ی فکر و اندیشه با تجربه‌ی محدودی از نوجویی و نواندیشی همراه شد که جوانی چندان آن در این بررسی مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

دین یکی از عرصه‌های مهم تغییر و دگرگونی در عصر رضاشاه بود. در این زمینه گذشته از سیاست‌های دولتی وقت - از قانون صدور «جواز عمامه» در ۱۳۰۸ گرفته تا تأسیس مؤسسه‌ی وعظ و خطابه در ۱۳۱۵ - که مانند بسیاری دیگر از فعالیت‌های فرهنگی دستگاه حاکم، تلاشی بود یک جانبه و آمرانه در تغییر مناسبات دینی موجود جدای از مصوبات و مستویات دولتی، در درون جامعه‌ی دینی و مذهبی کشور نیز تحولات فراوانی در جریان بود.

بروز و بیان برخی از این تحولات و بازاندیشی‌ها که با خطمشی حاکم در تعارض بود، به سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ موقوف شد و پاره‌ای نیز که از لحاظ نو خواهی و نوجویی با شرایط وقت هم خوانی داشت به نحوی محدود و بی‌رسم - یعنی همانند بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی دوره‌ی رضاشاه - در همان دوره امکان طرح و بیان یافت. در حالی که در این زمینه‌ی خاص، یعنی در عرصه‌ی دگرگونه خواهی برآمده از درون جامعه‌ی دینی و مذهبی کشور، مواردی چون آراء و فعالیت‌های شریعت سنگلجی، و ورجاوند بنیاد سید احمد کسروی و یا در سطحی محدودتر و نسبتاً مهجور مکتب مجله‌ی «همایون» که در سال‌های میانی پادشاهی رضاشاه در قم منتشر می‌شد، تا حدودی شناخته شده است و مورد بحث قرار گرفته‌اند ولی تحولات مشابهی که در عرصه‌های دیگر - اما نه بی‌ارتباط با زمینه‌ی اصلی این گرایش‌ها، یعنی در عرصه‌ی عرفان و تصوف وقت جریان داشت، موضوعی است که هنوز به نحوی شایسته مورد بحث و شناسایی واقع نشده است. چنین به‌نظر می‌آید که اگر قرار شود بحث و بررسی‌هایی در این زمینه عملی شود، یکی از مهم‌ترین چهره‌هایی که باید مورد توجه قرارگیرد کیوان قزوینی است.

در نگاهی اجمالی، زندگانی شیخ عباس کیوان قزوینی (۱۲۷۷-۱۳۵۷ هجری قمری)





می‌بایست آنرا کتمان کند... چرا که «اظهارش منافی آن مفهوم است و نقض غرضی...»<sup>۶</sup> اگر چه بحث اصلی کیوان قزوینی را، تأکید تام و تمام وی بر زائد بودن هر گونه دفتر و دستک و دستگاه ارشاد و دستگیری... می‌توان با اشاره به مکتب اویس قرنی، به نوعی مسبق به سابقه دانست و در تاریخ صوفیه بر آن سنتی مترتب دانست.<sup>۷</sup> ولی انتقاد وی از «تصوف مرسوم» اساسی‌تر از آن بود که در قالب چنین سنت‌هایی جای گیرد؛ «...در کشتی تصوف گویند که ناخدا قطب است... (حال آنکه) این ناچیز مدعی است که کشتی تصوف اصلاً ناخدا ندارد و از نخست هم نداشته...»<sup>۸</sup>

علاوه بر این، چنین به نظر می‌آید که رویکرد خاص کیوان قزوینی نسبت به این مسأله بیش از آنکه در نرخی سنت میرینه ریشه داشته باشد، از تحولات جهان معاصر متأثر بود. کما این‌که صریحاً نیز اظهار داشت... می‌خواهم عنوان تصوف را دو قسمت کنم چنان‌که پروتستانی‌ها عنوان مسیحیت را دو قسمت کردند و گفتند اصل مسیحیت را پذیرفته، مقدس لازم العمل می‌شماریم اما پاپ را مداخله‌ی دل‌بخواه در احکام نمی‌دهیم.<sup>۹</sup> یکی دیگر از مضامینی که در انتقادات کیوان قزوینی از «تصوف مرسوم» ملاحظه می‌شود، وجه فرقه‌گرایانه‌ی صوفی‌گری است، به‌عنوان سرمنشائی دیگر بر نفاق و دوئیت اجتماعی است. وی در اشاره به مناقشات حیدری / نعمتی که مانند بسیاری از دیگر موارد مشابه به دوره‌ی صفوی نَسب می‌شود، از تصوفی یاد می‌کند که پرهیز از «هر چه دشمنی‌آور است» باید رکن اصلی‌اش را تشکیل دهد. وی در انتقاد از این وجه تصوف، به‌طور اخص، و فرقه‌گرایی، به‌طور کلی، این پرسش را طرح کرد «... مگر یک تن ناتوان چه قدر بار گران می‌تواند بردارد... و دیگر کجا مجال شیخی و بابی شناختن را دارد که شیخی دو دست و بابی چهار دسته بر ضد همند؟ تصوف هزار ریشی هزار ساله پس نبود که اروپائیان برای گرفتن ایران اسباب اغفال و جنگ‌های داخلی راه می‌اندازد و ما کوران هم به ریسمان پوسیده‌ی آنها آویخته و به چاه آنها بیفتیم؟» اگر چه در دوره‌ای کوتاه محضر کیوان رونق داشت و بزرگانی چون رشید یاسمی، عباس اقبال و محمد قزوینی در زمهری دوستداران وی به‌شمار می‌رفتند.<sup>۱۱</sup> و «رازگشای» او با مقدمه‌ی عبدالله معظمی منتشر می‌شد ولی از آن‌جا که اصل موضوع بحث و انتقاد وی - یعنی تصوف مرسوم - نیز در مقایسه با تحولات اصلی کشور در زمینه‌ی اندیشه و فرهنگ جنبه‌ای حاشیه‌ای داشت، حوزه‌ی تأثیر افکار و آراء وی نیز به همین حاشیه‌ی محدود منحصر ماند. ولی اگر آراء و

## صوفی‌گری

احمد کسروی

افکار وی را در چهارچوب تحولات زمانه، و به‌ویژه تلاش‌های جاری در نوآندیشی و نوآوری دینی و مذهبی وقت در نظر آوریم که خردورزی رکن اساسی آنرا تشکیل می‌دهد و تصفیه‌ی دین از پیرایه‌هایی که در طول زمان بر آن بسته‌اند، وجه دیگری از این امر بدانیم، آنگاه برای کیوان قزوینی نیز در همان محدود عرصه‌ی فعالیت‌هایش، جایگاه قابل توجهی می‌توان قائل شد.

### پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگی‌های ری بنگرید. به کیوان سمعی، «رساله‌ی ترجمه‌ی مال کیوان قزوینی» در کیوان سمعی و منوچهر صدوقی، دو رساله در تاریخ جدید تصوف ایران، تهران: انتشارات پازنگ، ۱۳۷۰، صص ۱۵۸-۱۲۵.
۲. کیوان قزوینی، رازگشا، ج ۲، به اهتمام محمود عباسی، بی‌جا، بی‌نا ۱۳۷۶، ص ۱۲۶.
۳. برای آگاهی از کل نوشته‌های او بنگرید به توضیحات نورالدین چهاردهی در مقدمه‌ی گفتارهای کیوان، تهران: انتشارات فتحی، ۱۳۶۳، صص ۲۲-۱۹ و برای فهرستی از باره‌ای از آثار منتشر شده‌ی کیوان در دوره‌ی حیات او بنگرید به خانبابا مشار، مؤلفین کتب چاپی (فارسی و عربی)، تهران، بی‌نا ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۶۹۴.
۴. هر سه این کتب که اخیراً در یک جلد تجدید حروفچینی و منتشر شده‌اند - بنگرید به ارجاع شماره‌ی ۲ - در اصل در حول و حوش ۱۳۱۰ شمسی منتشر شدند.
۵. برای نمونه بنگرید به رازگشا، پیشین، صص ۱۳۵-۲۰۴.
۶. رازگشا، پیشین، ص ۳۲۷.
۷. دکتر زرین کوب در بحث مراحل سلوک صوفیه و این که «...سالك تاچار باید تربیت از شیخی مرشد یافته باشد...» از پاره‌ای موارد مستثنا یاد می‌کند و این‌که «بعضی مشایخ صوفیه خویشتن را از برکات روحانی مشایخ گذشته مویذ می‌شمردند و به اصطلاح خود را اویسی و قرنی - همانند اویس قرن که سبب پیشبرد درک نکرده بود، می‌پنداشتند». ارزش میراث صوفیه، (تهران: میرکبیر ۱۳۶۲) ص ۷۸.
۸. رازگشا، پیشین، ص ۳۵۷.
- البته ناگفته نماند که رویارویی کیوان با تشکیلات «تصوف مرسوم» چندان هم بی‌پاسخ نماند. بخشی از شرح حال وی به توضیح این امر و چگونگی واکنش تشکیلات مزبور در برابر وی اختصاص یافته است. برای آگاهی از معدود پاسخ‌های مکتوبی که سال‌ها بعد از فوت وی در این زمینه منتشر شد، بنگرید به شیخ اسدالله ایزدگشسب (ناصرعلی)، «رساله‌ی جوابیه»، بی‌جا سازمان چاپ خواجه، ۱۳۶۲؛ هم چنین کتاب «گشایش راز». نوشته‌ی ابوالحسن پریشان‌زاده (تهران: انتشارات حقیقت، ۱۳۷۷) که اخیراً در واکنش به تجدید چاپ رازگشا منتشر شده است.
۹. رازگشا، پیشین، ص ۳۴۲.
۱۰. همان، صص ۳۶۱-۳۶۰.
۱۱. کیوان سمعی، پیشین، صص ۱۳۳-۱۳۰.

آن‌چه در این دیباچه می‌باید بازنماییم چند چیز است:

نخست، کسانی می‌گویند: «صوفیان گروه اندکی هستند که در این‌جا و آن‌جا پراکنده‌اند و درخور آن نیستند که کسی به ایشان پردازد».

ولی این سخن بسیار خام‌ست. زیرا صوفیان اندک نیستند و بسیارند و اکنون در ایران، در چند شهر - از تهران و مراغه و گناباد و مشهد و شیراز و دیگر جاها - دستگاه می‌دارند. صوفیان تنها آن درویشان تاج‌نمدی گیسودار و آن گل مولا‌های چرک‌آلود و در یوزه گرد که تبری و کشکولی به دست می‌گیرند، نیستند. هزارها دیگران هستند که بی‌تاج و گیسو، و بی‌تبر و کشکول درویش‌اند و مغزهاشان آکنده از بدآموزی‌های صوفی‌گری است.

در میان کارمندان دولت و سران اداره‌ها شما کسان بسیاری را توانید یافت که درویش‌اند و هر یکی خود را از پیروان فلان مستعلی‌شاه و به‌همان عاشق‌علی‌شاه می‌شمارد.

در پشت میز سررشته‌داری توده (مملکت داری) نشسته و اندیشه‌هایی که در مغزش جا گرفته این‌هاست. «ای بابا ای دنیا چند روزه است، نیک یا بد خواهد گذشت، بزرگان سر به دنیا فرود نیاورده‌اند...» (این نیز بگذرد. یا هوا) آنگاه صوفی‌گری بدآموزهایش تنها در میان صوفیان نبوده، زیانش تنها به صوفیان نیست.

چنان‌که گفته‌ایم این گمراهی به هر سو ریشه دوانیده و بیش‌تر مردم آلوده به بدآموزی‌های صوفی‌گری‌اند بی‌آنکه صوفی باشند و بی‌آنکه خودشان بدانند.

از آن‌سو کتاب‌ها آلوده‌ی این بدآموزی‌هاست. گذشته از آن‌که صوفیان هزارها کتاب، به شعر یا به نثر، از خود به پادگار گزارده‌اند که در دست مردم است و در خانه‌هاست شاعران و اندرزسرایان ما همه از صوفی‌گری سود چسته‌اند.

شاعران که در پی «مضمون» می‌گشته‌اند